



## The Liberal Peace Discourse and the Institutionalization of Violence in the Middle East

Golsoumeh Mohammadzai<sup>1</sup> | Hakem Ghasemi<sup>2</sup>

1. PhD Candidate in Political Science, Department of Political Science, Faculty of Social Sciences, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran. E-mail: s401319500@idu.ikiu.ac.ir

2. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Social Sciences, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran. E-mail: ghasemi@ikiu.ac.ir

### Volume info

Vol. 18  
Series: 68  
Autumn 2025  
P.P: 221-246

### Article Type

Research Paper

### Article History

Received:  
2024-12-07  
Revised:  
2025-04-29  
Accepted:  
2025-05-19  
Published:  
2025-11-29

### ISSN – E-ISSN

ISSN: 2538-1857  
E-ISSN: 2645-5250



### Abstract

The purpose of this study is to examine the role of liberal peace discourse in the formation of violence in the Middle East. This discourse, as a proponent of creating sustainable and global peace, has been criticized for its universality and failure to consider different historical and social contexts, and in the Middle East region, it has a historical connection with Euro-centrism and colonialism. The political geography of the Middle East, which is defined by the West with an orientalist, colonial, racist approach, and the imposition of violence as a cultural characteristic of the region, has experienced liberal peace discourse in the form of democratization, development programs in the post-World War II era, neoliberal peace discourse in the New Middle East Plan, and economic integration in the era of globalization, and has led to the West benefiting from violence through interventionism, representative-centeredness, guided democracy, and postponing structural conflict resolution. The question is: What effect has liberal peace discourse had on the formation of violence in the Middle East? Studies show that the liberal peace discourse normalizes, institutionalizes, and reproduces violence in the Middle East. The theoretical framework of the research is historical sociology and the research method is the case-narrative method. The research result indicates that the liberal peace discourse, has led to the institutionalization of violence and its continuation, and its alternatives such as post-liberal, local, and routine peace, have also led to the industrialization of peace and the dehumanization of the region.

**Keywords:** Liberal peace; the Middle East; peacemaking; the Middle East peace process; The institutionalization of violence.

**Cite this article:** Mohammadzai, G., & Ghasemi, H. (2025). The Liberal Peace Discourse and the Institutionalization of Violence in the Middle East. *Security Horizons*, 18(68), 221-246.

**DOI:** [20.1001.1.25381857.1404.18.68.8.2](https://doi.org/10.1001.1.25381857.1404.18.68.8.2)



**Publisher:** Imam Hossein University.

© The Author(s).



## گفتمان صلح لیبرال و نهادینه‌سازی خشونت در خاورمیانه

گلنومه محمدرضایی<sup>۱</sup> | حاکم قاسمی<sup>۲</sup>

۱. دانشجوی دکتری، علوم سیاسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه بین المللی امام خمینی، شهر قزوین، کشور ایران

E-mail: s401319500@idu.ikiu.ac.ir

۲. نویسنده مسئول: دانشیار، علوم سیاسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه بین المللی امام خمینی، شهر قزوین، کشور ایران

E-mail: ghasemi@ikiu.ac.ir

### چکیده

بررسی نقش گفتمان صلح لیبرال در شکل‌گیری، ساخت‌یابی، تعمیق و تداوم خشونت در خاورمیانه، هدف پژوهش حاضر است. گفتمان صلح لیبرال به عنوان داعیه‌دار ایجاد صلح پایدار و جهانی، به دلیل جهان‌شمولی و در نظر نگرفتن زمینه‌های متفاوت تاریخی - اجتماعی مورد نقد قرار گرفته است و در منطقه خاورمیانه، ارتباطی تاریخی با اروپامحوری و استعمار دارد. جغرافیای سیاسی خاورمیانه که با رویکرد شرق‌شناسانه، استعماری، نژادپرستانه و تحمیل خشونت به عنوان خصیصه فرهنگی منطقه، توسط غرب تعریف شده، گفتمان صلح لیبرال را به شکل دموکراسی‌سازی، برنامه‌های توسعه در دوران پس از جنگ جهانی دوم، گفتمان نئولیبرال صلح در طرح خاورمیانه جدید و ادغام اقتصادی در دوران جهانی شدن تجربه کرده است و از طریق مداخله‌گرایی، نماینده‌محوری، دموکراسی هدایت شده و به تعویق انداختن حل ساختاری منازعات به منفعتهای از خشونت برای غرب منجر شده است. سؤال اصلی پژوهش این است: گفتمان صلح لیبرال چه تأثیری بر شکل‌گیری و تداوم خشونت در خاورمیانه داشته است؟ فرضیه پژوهش بر این مبناست که گفتمان صلح لیبرال خشونت را در خاورمیانه عادی‌سازی، نهادینه و بازتولید می‌سازد. چارچوب نظری پژوهش جامعه‌شناسی تاریخی بین‌الملل و روش‌شناسی آن مطابق این چارچوب، روش موردی-روایی است، جمع‌آوری داده‌ها نیز به روش کتابخانه‌ای انجام شده است. نتیجه پژوهش حاکی از آن است که گفتمان صلح لیبرال به عنوان گفتمانی بیرونی و شکست‌خورده در ایجاد صلح پایدار با آرام‌سازی لیبرال موجب نهادینه‌سازی خشونت و تداوم آن شده و جایگزین‌های آن چون صلح پسالیبرال، محلی و روزمره... نیز صنعتی‌سازی صلح و انسانی‌زدایی از منطقه را در پی داشته است.

کلیدواژه‌ها: صلح لیبرال؛ خاورمیانه؛ صلح‌سازی؛ روند صلح خاورمیانه؛ نهادینه شدن خشونت

#### سال و شماره

سال ۱۸، پیاپی: ۶۸

پاییز ۱۴۰۴

صص: ۲۴۶-۲۲۱

#### نوع مقاله

#### مقاله پژوهشی

#### سابقه مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۹/۱۷

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۲/۰۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۲۹

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۹/۰۸

#### شاپا چاپی و الکترونیکی

شاپا چاپی: ۱۸۵۷-۲۵۳۸

الکترونیکی: ۵۲۵۰-۲۶۴۵



استناد: محمدرضایی، گلنومه، و قاسمی، حاکم. (۱۴۰۴). گفتمان صلح لیبرال و نهادینه سازی خشونت در خاورمیانه.

DOI: 20.1001.1.25381857.1404.18.68.8.2

فصلنامه آفاق امنیت، ۱۸(۶۸)، ۲۴۶-۲۲۱.



نویسنده گان.

ناشر: دانشگاه جام امام

حسین (ع).



OPEN ACCESS

## مقدمه

منطقه خاورمیانه که به علت اهمیت استراتژیک و راهبردی، همواره تعارضات و نزاع‌های طولانی مدت را تجربه کرده، در یک فرایند تاریخی و استعماری با رویکردی اروپامحور در مفهومی نوین شکل گرفته است. اما آنچه که بیش از پیش این منطقه را به یکی از نظامی‌ترین و امنیتی‌ترین مناطق تبدیل کرده رویکرد منفعت‌طلبانه و استعمارگرایانه غرب بوده است که در مداخلات و یارهاسازی منطقه مشهود است.

گفتمان صلح‌سازی لیبرال پس از جنگ سرد و فروپاشی بلوک کمونیسم به منظور گسترش لیبرالیسم به سراسر نقاط جهان و یکپارچه‌سازی سیستم اقتصادی-سیاسی در خاورمیانه به کار گرفته شد و در توافق اسلو میان رژیم صهیونیستی-ساف جلوه گر گشت. این گفتمان امیدهای زیادی را برای حل درگیری و تعارضات در خاورمیانه و ایجاد صلح پایدار برانگیخت اما شکست توافق اسلو و به دنبال آن افزایش درگیری‌ها و تعارضات در منطقه خط بطلانی بر رهایی‌بخشی گفتمان صلح لیبرال کشید. لیبرال‌ها این شکست را ناشی از نحوه اجرای قرارداد دانستند و نه عدم تناسب الگوی صلح لیبرال با ساختار اجتماعی-سیاسی منطقه. برنامه‌های پس‌اصح لیبرالی، انجمن‌های مردمی و سرمایه‌گذاری‌ها و بودجه‌های هنگفت برای ایجاد و زمینه‌سازی تعامل و اعتماد نیز در بسیاری از درگیری‌های خاورمیانه از جمله مسئله فلسطین، افغانستان و عراق نیز به جایی نرسید به عبارتی آنچه که این برنامه‌ها را به ویژه در چارچوب برنامه خاورمیانه جدید ناکام باقی گذاشت، طولانی کردن روند صلح و تأثیر آن بر نهادینه‌سازی خشونت فرهنگی و انسانی‌زدایی بود.

این برنامه‌ها بدون پرداختن به علل و عوامل اصلی درگیری و گذشته تاریخی به صنعتی‌سازی صلح و تداوم خشونت پنهانی انجامید. ادغام اقتصادی گفتمان صلح نئولیبرال نیز شکاف‌ها را تعمیق کرد و حس محرومیت نسبی و خشونت ساختاری را سبب گشت. در پی افزایش خشونت‌ها در خاورمیانه توسط به استثناگرایی خاورمیانه نیز خشونت را برای منطقه عادی و نهادینه ساخت، استثناگرایی خاورمیانه بیش از هر چیزی رویکرد اروپامحور و نواستعماری را برملا می‌سازد. بنابراین در پاسخ به سؤال اصلی پژوهش مبنی بر اینکه گفتمان صلح لیبرال چه تأثیری در شکل‌گیری و تداوم خشونت در خاورمیانه داشته است؟

فرضیه پژوهش براین مناست که گفتمان صلح لیبرال خشونت را در منطقه، عادی، نهادینه و باز تولید می‌سازد. هدف پژوهش نیز آشکار ساختن رابطه تاریخ شکل‌گیری منطقه در چارچوب استعماری، اروپامحور و مداخلات قیم‌مابانه گفتمان صلح لیبرال و نئولیبرال و بازتاب آن در طولانی شدن چرخه‌های فرآیند صلح و تقویت خشونت فرهنگی است.

با توجه به اینکه همواره خشونت به عنوان ویژگی منطقه خاورمیانه عادی‌سازی و علل آن به عوامل درونی منطقه حواله می‌گردد و به فرهنگ منطقه تقلیل می‌یابد، ریشه‌یابی بسترها، عوامل تاریخی و جهانی خشونت منطقه موجب بازیابی تصویری واقعی از علل و عوامل نهادینه‌سازی خشونت در منطقه خواهد شد. ضمن اینکه شفاف‌سازی این مسئله برای نشان دادن اینکه چگونه خشونت فرهنگی و انسانیت‌زدایی تاریخی در منطقه اکنون از خشونت آشکار و ساختاری پشتیبانی می‌کند؛ ضروری است.

چارچوب نظری پژوهش جامعه‌شناسی تاریخی بین‌الملل است که ارتباط خشونت و گفتمان صلح لیبرال را در بستر تاریخی منطقه و بر مبنای نقد اروپامحوری پی می‌گیرد، روش‌شناسی پژوهش نیز بر اساس رویکرد رابطه‌ای چارچوب نظری، روش موردی-روایی است. روش موردی-روایی به جای اندازه‌گیری تأثیر متغیرها، به صورت انتخابی و نتیجه‌محور در توالی علی رویدادها به کار می‌رود. (Lachmann, 2013) در این روش «معنای روایی (نیروی علی پیونددهنده) تابعی از زمینه حال و گذشته است، همچنین واقعیت نتیجه تأثیرات اصلی نیست بلکه در تعاملات روی می‌دهد» (Abbot, 2001: 193). بنابراین در این پژوهش خشونت در مورد منطقه خاورمیانه به صورت انتخابی از توالی رویدادهای تاریخی یعنی شکل‌گیری استعماری منطقه تا مداخلات برنامه‌های دموکراسی‌ساز گفتمان لیبرال پی گرفته می‌شود تا تعاملات بیرونی-درونی استعماری- جهانی در نهادینگی خشونت منطقه نشان داده شود. روش جمع‌آوری داده‌ها نیز کتابخانه‌ای است.

## چارچوب نظری

جامعه‌شناسی تاریخی بین‌الملل در پی فائق آمدن بر دوگانگی داخلی و بین‌المللی است. این رویکرد نظری که نخستین بار توسط فرد هالیدی<sup>۱</sup> در تحلیلی تعاملی بین نظام بین‌الملل و پویایی‌های داخلی به ویژه در حوزه انقلاب عرضه شد (Halliday, 1999). مبتنی بر سه فرض اساسی است: «وابستگی علی رویدادها و فرآیندهای معاصر به رویدادهای پیشین؛ امکان دوره‌بندی مؤثرتر در روابط بین‌الملل؛ امکان بازنگری در مفاهیم اصلی و اسطوره‌های نهفته در منشأ این رشته» (Lawson, 2006: 17-37). در حقیقت جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل در پاسخ به خلأهای موج دوم جامعه‌شناسی تاریخی و حوزه روابط بین‌الملل تحت تأثیر سه تحول و جریان فکری است؛ جریان اول، جامعه‌شناسی تاریخی نئووبری که مبتنی بر رویکرد ساختارگرایانه به دولت و روابط بین‌الملل است، در سنت نئووبری اسکاچپول ریشه دارد و می‌توان آن را در نظریه ساختاری گیدنز مشاهده کرد؛ جریان فکری دوم پیوند بین جامعه‌شناسی تطبیقی نئووبری با مدرنیته‌های چندگانه برآمده از نظریهٔ آیزنشتات می‌باشد و در کارهای کسانی چون یوهان آرناسون و گوران تربورن مشهود است. نظریه پردازان مدرنیته‌های چندگانه سعی در رفع اتهام اروپامحوری برآمده از مطالعات پسااستعماری با بیان‌های متفاوت فرهنگی مدرنیته را دارند اما همچنان بر مفروضات مدرنیته اصیل غرب استوار هستند؛ جریان سوم چرخش فرهنگی است که متمرکز بر حذف کلان روایت‌ها و اهمیت امر خاص است که مبتنی بر مسائل هویتی و تاریخ‌مندی است که تاریخ اروپامحور در آن غیر مرکزی است و بیشتر مطالعات پسااستعمارگرا و پسااستعماری را شامل می‌شود. (Bahambara, 2010)

در موج سوم جامعه‌شناسی تاریخی که رویکردی بین‌المللی و جهانی است؛ وستفالیا و نظم وستفالیایی<sup>۲</sup> به عنوان یکی از رویدادهای مهم برسانندهٔ نظام بین‌الملل و تأثیرات آن به خصوص به عنوان امری اروپا محور مورد تردید قرار گرفته است به این معنا که «زمان وستفالیایی یعنی تقسیم جهان به یگانه‌ای سرزمینی محدود با حاکمیت قانونی یک استثناء می‌باشد و نه یک واقعیت

1 . Fred Halliday

2 . Westphalia and the Westphalian Order

فرا تاریخی» (Hobden, 2001: 301) هم‌چنین «مارک لوین نظام بین‌الملل را به معنای وستفالیایی عامل اصلی نسل‌کشی‌ها می‌داند» (Shaw, 2013: 2).

از سوی دیگر جامعه‌شناسی تاریخی بین‌الملل با رویگردانی از اروپامحوری محدودیت‌های آن را آشکار ساخته است و «در نقد نظریه‌هایی که غرب را مولد نظام بین‌الملل و دارای برتری درون‌زا و ذاتی دانسته و شرق را قربانی منفعل و ذینفع امپریالیسم غربی معرفی می‌کنند؛ سعی دارد تأثیرات شرق را در ظهور تاریخ نشان دهد» (Hobson, Lawson & Rosenberg, 2010: 24). توجه به بستر تاریخی جوامع در ریشه‌شناسی بحران‌ها نیز از نقطه‌نظرات مهم در جامعه‌شناسی تاریخی بین‌الملل است. هابسون<sup>۱</sup> در نقد اروپامحوری موج اول و دوم جامعه‌شناسی تاریخی، معتقد است؛ «این ادعا که دولت مستقل از طریق جهانی‌سازی اولیه امپریالیسم غربی از اروپا به شرق منتشر شد مشکل‌ساز است چرا که امپریالیسم را می‌توان نفی حاکمیت دولت‌های شرقی تعریف کرد علاوه بر این، روایت اروپامحور عاملیت و گفتمان مردمان شرقی را پنهان می‌کند» (Hobson, 2007: 426-427). لازم به ذکر است که نقد اروپامحوری در جامعه‌شناسی تاریخی بین‌الملل برآمده از مطالعات پسااستعماری به ویژه نظریه شرق‌شناسی ادوارد سعید است اما هابسون در نقد اروپامحوری و توجه به عاملیت شرقی که سعید بر آن تأکید می‌کرد فراتر رفته و این تأکید را دچار تناقض می‌داند؛ چراکه به نوعی گرفتار دام انفعال شرق‌شناسی شده و توجهی به بازیابی نقش فعال شرق در تمدن جهانی نداشته است. (Hobson, 2014) در واقع جامعه‌شناسی تاریخی بین‌الملل رویکرد صرف فرهنگی و انتزاعی مطالعات پسااستعماری را ناکافی می‌داند و بر شفاف‌سازی نقش و تأثیر مادی شرق در نظام‌های جهانی پیشامدرن و برسازای مدرنیته غربی متمرکز است (Hobson, 2013). و هرچند تأکید مطالعات پسااستعماری بر مرکزیت غرب و حذف شرق را مهم می‌پندارد اما نگاهی جامع، تاریخی و تعاملی را برای بازسازی عاملیت شرقی در نظر دارد. این رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی بین‌الملل به ویژه در بعد بازاندیشی در ساخت نظام بین‌الملل توسط مدرنیته غربی و نادیده‌انگاری جوامع شرقی می‌تواند در ریشه‌یابی خشونت و منازعات در جغرافیای سیاسی خاورمیانه مؤثر واقع شود.

1. John M. Hobson

با توجه به اینکه غرب نه تنها در شکل‌دهی به دولت‌های مدرن در خاورمیانه و جغرافیای سیاسی آن نقش داشته بلکه با درونی‌سازی و ذاتی‌انگاری منازعات در خاورمیانه و ارجاع این منازعات به فرهنگ جوامع شرقی، ناتوانی آنان در کاربست گفتمان مدرن صلح لیبرال را برجسته می‌سازد، نقش فعال شرق را در برسازگی مادی/فرهنگی نظام مدرن پنهان کرده و هم‌چون قیمی خیرخواه ظهور و مناسبات استثماری خود را در طولانی‌سازی فرآیند خشونت در منطقه تداوم می‌بخشد می‌توان گفت؛ برای پرداخت مناسب به ریشه‌های این تداوم و آشکارسازی علل و عوامل آن رویکرد نظری این پژوهش یعنی جامعه‌شناسی تاریخی بین‌الملل می‌تواند با دیدی پویا و تاریخی، همبستگی کنش‌های درونی و بیرونی در شکل‌دهی به منازعات و خشونت در خاورمیانه را آشکار کند و نشان دهد که بستر و ساختار جوامع خاورمیانه که طی قرن‌ها تا حدودی تکثر درونی خود را حفظ کرده بودند چگونه با رویکردها و مداخلات بیرونی به هم ریخته و توان تساهل جمعی خود را از دست داده است. جامعه‌شناسی تاریخی بین‌الملل به واسطه زاویه دید جهانی، رد ناسیونالیسم روش‌شناختی و استثناگرایی، گشودگی به رویکرد هم‌زمان مادی/فرهنگی در فرآیندی تعاملی، زنجیره هم‌کنشی رویدادها و پدیده‌ها را برجسته ساخته و خلاقانه در بستری تاریخ‌مند یعنی پویایی زمانمند و نه تاریخ‌گرا و انباشت صرف تاریخ، در پی بازیابی عاملیت شرقی است و بدین ترتیب می‌تواند از نواقص و تناقضات مطالعات پسااستعماری گذر کند و نشان دهد که گفتمان صلح لیبرال، بدون در نظر گرفتن بستر و فرآیند تاریخی خاورمیانه و با نگاهی بیرونی نه تنها منجر به کاهش خشونت در خاورمیانه نشده بلکه به نهادینه‌سازی و بازتولید آن نیز انجامیده است.

### پیشینه پژوهش

هرچند در ارتباط با موضوع صلح لیبرال و در تأیید آن به جهت رهایی بخشی و صلح‌سازی پایدار منابع بسیاری به رشته تحریر درآمده است اما عمدتاً در نقد این گفتمان به ویژه تأثیر آن بر نهادینه‌سازی خشونت در خاورمیانه ادبیات پژوهشی فارسی دچار خلأ عمده‌ای است. البته آثار انگلیسی‌زبان از منظرهای متفاوت به این مسئله پرداخته‌اند.

ایلان زوی بارون<sup>۱</sup> و همکارانش (۲۰۱۹) در مقاله‌ای با عنوان «آرام‌سازی لیبرال و پدیدارشناسی خشونت» ابتدا خشونت را گونه‌شناسی نموده و آن را به سه نوع شامل خشونت

1. Ilan Zvi Baron

مستقیم، غیرمستقیم و آرام‌سازی تقسیم نموده‌اند. از نظر آنان آرام‌سازی و کنترل لیبرال خشونت، آن را پنهان نموده و ساختارمند می‌نماید در نتیجه به نهادینه‌سازی و تداوم خشونت یاری می‌کند. الیور پی. ریچموند<sup>۱</sup> و جیسون فرانکس<sup>۲</sup> (۲۰۰۹) نیز در کتابی با عنوان «انتقال صلح لیبرال: معلق بین دولت‌سازی و صلح‌سازی» ماهیت صلح لیبرال را واکاوی کرده و اجزای تشکیل‌دهنده آن از جمله دموکراسی، اصلاحات و توسعه بازار آزاد، حقوق بشر، جامعه مدنی و حاکمیت قانون را بررسی می‌نماید. ریچموند با نگاهی انتقادی رویکرد دولت‌سازی پس از جنگ و فرآیند صلح لیبرال را به صورت موردی در کامبوج، کوزوو، تیمور شرقی، بوسنی و خاورمیانه بررسی و تأثیرات آن را در نهادینه کردن خشونت نشان می‌دهد.

جوآنا ریکارته<sup>۳</sup> (۲۰۲۳) در کتابی با عنوان «تأثیر طولانی شدن فرآیندهای صلح بر هویت‌های درگیری: مطالعه موردی رژیم صهیونیستی و فلسطین» از سری کتاب‌های بازاندیشی در صلح و مطالعات درگیری، با مطالعه موردی فلسطین و رژیم صهیونیستی نشان می‌دهد که طولانی شدن فرآیند صلح، انسانی‌زدایی و شیوه‌های آشتی بدون صلح بیشتر از آنکه به حل و فصل ریشه‌ای خشونت منجر شود سبب پایداری و نهادینه شدن آن گشته است. او با نگاهی تاریخی‌مند به تبارشناسی صلح میان فلسطینی‌ها و صهیونیست‌ها دست زده و به این نتیجه رسیده است که راهکار صلح لیبرال به صورت آشتی بدون صلح با صنعتی‌سازی صلح جهت کنترل درگیری به انسانی‌زدایی می‌انجامد.

جیکوب موندی<sup>۴</sup> (۲۰۱۹) در مقاله‌ای با عنوان «خاورمیانه یعنی خشونت: محدودیت‌های رویکردهای مقایسه‌ای برای مطالعه درگیری‌ها» سعی دارد با پرهیز از رویکردهای مقایسه‌ای علل خشونت مستمر در خاورمیانه را نه در خصوصیات فرهنگی و اجتماعی بلکه در بعد جغرافیایی منطقه‌سازی خاورمیانه جستجو کند. او نشان می‌دهد که نحوه شکل‌گیری منطقه خاورمیانه به ویژه در ارتباط با غرب، خشونت را در بطن منطقه نهادینه کرده است. در نتیجه رویکردهای علی مقایسه‌ای که شرایط حال حاضر خاورمیانه را با دیگر مناطق می‌سنجند نمی‌توانند خشونت را در خاورمیانه بفهمند طوری که آن را به ویژگی‌های ذاتی و فرهنگی تقلیل می‌دهند. در حقیقت عدم وجود نگرش تاریخی به پیشینه و شکل‌گیری منطقه خاورمیانه آن‌ها را دچار خطا می‌کند.

1 . Oliver P Richmond

2 . Jason Franks

3 . Joana Ricarte

4 . Jacob Mundy

این مطالعات عموماً با دیدی اروپامحور به نقد صلح لیبرال پرداخته و هرچند به درستی پیامد آن را در نهادینه‌سازی خشونت در خاورمیانه تشخیص داده و صلح لیبرال را پدیده‌ای صادراتی فرض کرده‌اند اما با تقلیل مسئله به نحوه اجرای صلح لیبرال، نظام‌های سیاسی منطقه، استثناگرایی خاورمیانه و جایگزینی گفتمان‌های سطحی‌نگر پسالیبرال نمی‌توانند به وضوح عوامل اصلی تداوم خشونت در خاورمیانه را که ریشه در تاریخ و ساختار استعماری در منطقه دارد را بیان کنند در حالی که پژوهش حاضر تلاش می‌کند خشونت را به عنوان پدیده‌ای تحمیلی در فرآیند تعاملات درونی-بیرونی، جهانی-منطقه‌ای درک کند و علل واقعی آن را در بستر تاریخی استعمار و برهم زنی نظم طبیعی منطقه به شکل برنامه‌های دولت‌سازی، دموکراسی و صلح گفتمان لیبرال و نتولیرال، باز یابد. در واقع این پژوهش برخلاف مطالعات پیشین به دنبال بررسی پیچیدگی‌ها و ریشه‌یابی خشونت منطقه‌ای در بستری تاریخی است و از زاویه خودعاملی منطقه‌ای با رویکردی تعاملی، زنجیره‌های هم‌کنشی متغیرهای علی در شکل انباشت سلطه عینی-ذهنی غرب و درونی‌سازی انفعال شرق جهت عاملیت‌زدایی مردمان منطقه و قیامی‌گری را برجسته می‌سازد؛ به نحوی که این آشکارسازی بتواند در راستای بازیابی عاملیت شرقی به کار آید.

### گفتمان صلح لیبرال؛ مبانی، اصول و ویژگی‌ها

مفهوم صلح یکی از مفاهیم پایه در نظریات روابط بین‌الملل برای دولت‌سازی و ایجاد و شکل‌دهی به نظم بین‌الملل است. نظریه واقع‌گرایی با توجه به معرفت‌شناسی خاص خود که بر نظم آنارشیک تمرکز دارد صلح را بیشتر به معنای مدیریت تعارض و در واقع صلح منفی تعریف می‌کند، در حالی که در مکتب لیبرال بر صلح‌سازی و صلح مثبت تأکید می‌شود؛ به این معنا که «یکپارچگی نهادی و اقتصادی منجر به وابستگی متقابل می‌شود و تضادها را از بین می‌برد، از سویی دولت‌های دموکراتیک علیه دیگر دموکراسی‌ها جنگی به راه نمی‌اندازند؛ چرا که هنجارهای سیاسی مشترکی دارند، مشروع‌تر و کم‌تر تهدیدکننده هستند» (Rynhold, 2009: 45-46).

خاستگاه نظریه صلح لیبرال به اندیشه‌های امانوئل کانت<sup>۱</sup> بازمی‌گردد؛ همچنین در نوشته‌های ویلیام گادوین<sup>۲</sup>، توماس پین<sup>۳</sup> و ژان ژاک روسو<sup>۴</sup> نیز می‌توان ردپای صلح لیبرال را یافت که عمدتاً

1 . Immanuel Kant  
2 . William Godwin  
3 . Thomas Paine  
4 . Jean-Jacques Rousseau

صلح دموکراتیک را فرض می‌گیرند. نظریه صلح دموکراتیک لیبرالیسم از این پیش فرض گرفته شده است که دموکراسی‌ها در داخل ذاتاً صلح‌آمیزند و در نتیجه در روابط بین دولت‌ها نیز دولت‌های دموکرات باهم نمی‌جنگند. «در اواسط دهه ۱۹۸۰، ایده‌ها و مفاهیم مطرح شده توسط کانت در نظریه روابط بین‌الملل تجدید حیات یافتند. احیای صلح لیبرال معاصر توسط مایکل دبلیو دوپل آغاز شد که با مقالات خود تحت عنوان؛ کانت، میراث لیبرال و امور خارجه (۱۹۸۳) و لیبرالیسم و سیاست جهانی (۱۹۸۶)، جرقه تحقیقات نظری و تجربی جدیدی را در مورد شرایط صلح و نقش لیبرالیسم و دموکراسی در سیاست جهانی زد» (Sørli, 2001: ۳).

با پایان جنگ سرد و فروپاشی بلوک سوسیالیسم در دهه ۸۰ میلادی، اندیشه‌های لیبرالیسم در جهان گسترش و مفهوم صلح نیز «از رویکرد واقع‌گرایانه (صلح منفی) به رویکرد لیبرالی (صلح مثبت) در فردای پس از جنگ سرد تغییر موضع داد» (Salehi, 2015: 104). صلح مثبت لیبرال بر ساختار، نهادها و فرهنگ سیاسی لیبرال به عنوان زمینه‌های ساخت صلح تأکید دارد.

گفتمان صلح کلاسیک لیبرال که اساساً دولت‌محور بوده است و بر «اولویت‌های امنیت، ارزش‌های دموکراتیک و اصول بازار از طریق نهاد دولت مستقل و ستفالیاً تأکید می‌کند» (Natorski, 2011: ۷). و بر ایجاد صلح با میانجی‌گری از بالا به پایین مبتنی است، در دهه ۹۰ میلادی با ایده صلح‌سازی لیبرال از پایین به بالا و با رویکردی جامعه‌محور جایگزین شد. این صلح‌سازی لیبرال بازیگران غیردولتی را نیز در فرآیند صلح مشارکت می‌دهد اما همچنان مبتنی بر سه اصل اساسی خود یعنی «دولت‌سازی دموکراتیک، گسترش تجارت آزاد و عضویت و همکاری در سازمان‌های بین‌المللی» هست (Afonso, 2011: ۱۲۹). در واقع تفاوت اساسی بین دو رویکرد دولت‌محور و جامعه‌محور گفتمان صلح لیبرال حفظ صلح بین دولت‌ها و صلح‌سازی با ایجاد نهادهای لیبرال داخل دولت‌هاست (Pereira, 2019). این جامعه‌محوری هرچند نهادهای غیردولتی را به عنوان بازیگران فرعی در فرآیند دولت‌سازی دموکراتیک مشارکت می‌دهد اما همچنان دولت‌محور باقی می‌ماند، ضمن اینکه به عنوان گفتمانی غرب‌محور در جهت ادغام شرق در نظام سلسله‌مراتبی بین‌الملل از طریق برنامه‌های توسعه و دموکراسی هدایت شده است. به بیانی دیگر صلح لیبرال «مجموعه‌ای از ایده‌ها و گفتمان‌هایی بود که بر مبنای شمال جهانی صلح را از طریق دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی به جنوب می‌آورد» (Sabaratnam, 2011: 20).

همین راستا با گسترش لیبرالیسم به سایر نقاط جهان و جهانی شدن، خاورمیانه به‌عنوان یکی از مناطق پرنزاع و تعارض، جزو نخستین مناطقی بود که صلح‌سازی لیبرال را تجربه کرد.

## نارسای‌های صلح لیبرال و نهادینه‌سازی خشونت

### نارسای‌های صلح لیبرال در برقراری صلح

مفهوم صلح لیبرال ایده‌ای جهان‌شمول بوده که بر پایه صلح دموکراتیک، یک نظم صلح‌آمیز بین‌المللی را در نظر داشته است، اما این ادعا که جهان با دولت‌های دموکراتیک بیشتر صلح‌آمیز خواهد شد چندان هم با واقعیت سازگار نیست. «رابطه بین درگیری مدنی و نوع رژیم شکلی منحنی دارد، رژیم‌های اقتدارگرا و دموکراتیک تقریباً به یک اندازه صلح‌آمیز هستند و رژیم‌های بین این دو دسته بیشترین درگیری را دارند» (Sørli, 2001: 2). البته شاید این بیشتر ناشی از جو خفقان در رژیم‌های اقتدارگراست، به علاوه ایده صلح دموکراتیک بیشتر از آنکه به نوع نظام سیاسی وابسته باشد به ذهنیت همزیستی مسالمت‌آمیز مبتنی است.

گفتمان صلح لیبرال از دو نقص اساسی رنج می‌برد نخست جهان‌شمول بودن و فراگیری آن است که ساختارهای متفاوت سیاسی، منطقه‌ای و تفاوت‌های فرهنگی و بافت تاریخی را در نظر نمی‌گیرد و به عبارتی بیشتر ایده‌ای تحمیلی است، دیگر اینکه اساساً پروژه‌ای برای دولت‌سازی است تا ایجاد صلح پایدار، ضمن اینکه ترجیح منافع دولت‌های قدرتمند و نهادهای بین‌المللی بر بازیگران محلی و ناتوانی در پرداختن به علل ریشه‌ای یک درگیری بیش از پیش این گفتمان را ناکارآمد ساخته است (Mohammadi, 2023). به عبارتی «صلح لیبرال اغلب توسط دولت‌سازان غربی رپوده می‌شود، به این دلیل که گفتمان مناسبی برای حمایت از دولت‌سازی بازیگران لیبرال ترجیحی است» (Newman et al, 2009: 288).

در عمل نیز نتایج تجربی، شکست گفتمان صلح لیبرال را نشان می‌دهد، به این دلیل که «هرچند از ادامه فوری جنگ جلوگیری می‌کند، به نارضایتی‌ها و رهایی افراد نمی‌پردازد بلکه نابرابری‌های جدیدی را حفظ یا ایجاد می‌کند» (Rusche, 2022: 18). در واقع آرمان رهایی‌بخشی صلح لیبرال به نفع دولت‌سازی و حفظ منافع دولت‌های غربی و هم‌پیمانانشان تحقق پیدا نمی‌کند. همچنین «جابجایی روند صلح و جایگزینی آن با مفهوم منفی و محافظه‌کارانه صلح که در بیشتر

موارد مبتنی بر امنیت و اشکال انحصاری لیبرالی از حکومت است منجر به شکل بسیار محافظه کارانه از صلح لیبرال می‌شود» (Richmond & Franks, 2011: 173). شکست گفتمان صلح لیبرال در برقراری صلح به ویژگی‌های خود صلح لیبرال نیز بازمی‌گردد، به این معنا که بدون نهادسازی، رقابت و درگیری را تشدید می‌کند، به علاوه جهان‌شمولی این گفتمان و در نظر نگرفتن زمینه‌های اجتماعی، منطقه‌ای و محلی بر نارسایی آن می‌افزاید. «اقدامات بازیگران بین‌المللی برای مشروعیت بخشیدن و تعیین رهبران محلی، حکومت‌های استعماری غیرمستقیم را تداعی می‌کند، علاوه بر این، معضل دیگر ناسازگاری ارزش‌های لیبرال جهانی و شیوه‌های اجتماعی محلی، نهادهای سنتی و انتظارات فرهنگی است» (Pereira, 2019: 439). گفتمان صلح لیبرال بیش از آنکه مبتنی بر دغدغه‌های صلح به‌ویژه در منطقه خاورمیانه باشد در راستای دولت‌سازی و نهادسازی به منظور همگن‌سازی نظام بین‌الملل و تأمین مناسبات سلسله‌مراتبی غرب محور است. به عبارتی تداوم روابط استعماری، سرمایه‌داری و جهانی‌سازی نظام بین‌الملل با هسته غربی نیازمند صدور نظم و ستفالیایی به خاورمیانه و دولت‌سازی‌های متعاقب آن بود که این مناسبات سلسله‌مراتبی بعدها جهت تأمین امنیت غرب و منافع اقتصادی آن در قالب برنامه‌های توسعه، نوسازی، صلح‌سازی و دموکراسی هدایت شده صورت گرفت.

فرآیند تاریخی گفتمان صلح لیبرال از دهه ۹۰ میلادی که مبتنی بر دموکراسی‌سازی و صلح‌سازی لیبرال بود به سمت نئولیبرالیسم چرخش یافته و «مؤلفه‌های انسانی مورد ادعای آن که به عنوان یک پروژه جهانی بشردوستانه ظاهر شده بود به سمت نگرانی‌های امنیتی تغییر کرد به طوری که با نگاهی به مأموریت‌های ایالات متحده و ناتو می‌توان شاهد ظهور یک دکترین نظامی بود که مبارزه با تروریسم را مرکز اهداف خود و دستور کار سیاسی و امنیتی بین‌المللی قرار می‌دهد» (Godeghesi, 2022/2021: 45). مداخلات نظامی آمریکا در افغانستان و عراق به منظور صلح‌سازی از طریق دموکراسی هدایت شده که هدف آن تغییر رژیم سیاسی برای حفظ امنیت غرب بود، نه تنها به کاهش خشونت و صلح پایدار نیانجامید بلکه خشونت مضاعفی را نیز به منطقه تحمیل کرد؛ طوری که بستری را برای پوپولیسم کنونی حاکم در غرب به سوی امنیتی کردن بیشتر منطقه نه از طریق مداخلات صلح‌سازی بلکه پاسخ‌دهی خشونت‌آمیز مستقیم، فراهم نمود.

## صلح لیبرال و نهادینه‌سازی خشونت

شکست گفتمان صلح لیبرال به ویژه در خاورمیانه موجی از ادبیات انتقادی را برانگیخت؛ به گونه‌ای که حتی صلح لیبرال را نه رهایی‌بخش بلکه زمینه‌ساز تداوم و نهادینه‌سازی خشونت دانسته‌اند. ماهیت مداخله‌جویانه و نماینده‌محوری گفتمان صلح لیبرال به عنوان ایده‌ای صادراتی از غرب، آن را بی‌تناسب با زمینه‌های اجتماعی و تاریخی مناطق مختلف به ویژه خاورمیانه می‌کند، همچنین دولت‌محوری، نخبه‌گرایی و بی‌توجهی به ایجاد و تداوم صلح در تعاملات مابین جوامع سبب می‌گردد که تلاش برای صلح‌سازی پس از جنگ بیش از آنکه موجب صلح رهایی‌بخش شود به دلیل عدم پرداخت به علل و زمینه‌های تعارضات، تنها به آشتی بدون صلح منجر شود. این آشتی شکننده نیز با طولانی نمودن روند صلح خشونت را در اشکال مختلف باز تولید می‌کند. به عبارتی ایده صلح لیبرال گرچه خشونت مستقیم و غیرمستقیم را هدف قرار می‌دهد اما آرام‌سازی لیبرال «یک فرآیند خشونت‌آمیز را در مقابل نظامی که نمادی از فقدان خشونت مستقیم است نشان می‌دهد که نوعی خشونت متمایز و زیرپوستی است» (Baron et al, 2019: 206).

تغییر جهت گفتمان صلح لیبرال به مداخله‌جویی مستقیم نظامی چه با رهبری آمریکا یا با محوریت سازمان ملل به ویژه بعد از حملات ۱۱ سپتامبر اساساً مؤلفه‌های صلح‌سازی کلاسیک لیبرال را دگرگون ساخته است. امنیتی‌سازی مناطق و مداخلات نظامی بیش از ایجاد صلح، تشدید خشونت را سبب گشته است و «ارزش‌های کلاسیک لیبرالیسم چون فرد و آزادی به زیان امنیت دولت‌ها به حاشیه کشیده شدند» (Godeghesi, 2022/2021: 94).

گفتمان صلح لیبرال خشونت را در فرایند آرام‌سازی و در ساختار نظم جهانی نهادینه کرده است و نوعی از ساختار سلسله‌مراتبی قدرت و فرمان‌برداری لیبرال را بر ساخته که خشونت را به شکل‌های دیگر در روابط اجتماعی نامرئی و پنهان ساخته است. یکی از این اشکال خشونت که توسط گفتمان صلح لیبرال ایجاد، تقویت و تداوم یافته، خشونت فرهنگی به ویژه در شکل انسانی‌زدایی است. این خشونت به طور کلی در نظام سلسله‌مراتبی جهانی علیه شرق و به طور مشخص خاورمیانه اعمال می‌گردد. «فرآیندهای غیرانسانی‌سازی بعد مهمی از خشونت فرهنگی است و به ویژه به یک اثر مشهود درگیری تبدیل می‌شود. آن‌ها بر نحوه ساخت بازنمودهای دیگری و بنابراین بر روابط و تعاملات بین جوامع تأثیر می‌گذارند. در نتیجه آن‌ها به طور همزمان باعث طولانی شدن درگیری و

تجدید چرخه‌های خشونت می‌شوند تا جایی که خشونت فرهنگی تمایل دارد خشونت را در شکل مستقیم و غیرمستقیم (ساختاری) مشروعیت بخشد» (Ricarte, 2023: 3).

خشونت فرهنگی صلح لیبرال که اهداف ادعایی آن را در کاهش خشونت مستقیم و غیرمستقیم با شکست مواجه ساخته موجب شفاف‌سازی مفروضات غربی صلح لیبرال گشته است و در ابعادی سلسله‌مراتبی به وسیله‌ای برای تعمیق و تداوم چرخه‌های خشونت در منطقه خاورمیانه بدل شده است. در نتیجه صلح هژمونیک لیبرال که هدف خود را نظم و ثبات بین‌المللی اعلام می‌داشت نه توان کاهش خشونت را داشت و نه در پی آن بود؛ بلکه برعکس به دلیل ماهیت متناقض و بیرونی خود خشونت را نهادینه و پایدار ساخت. در واقع «ایده» به نظم کشیدن و استقرار نظم در عمل نوعی سوء استفاده از مفهوم صلح را نتیجه می‌دهد. نظم نیز می‌تواند دارای ابعاد به شدت سرکوبگر باشد؛ نظم هژمونیک یا نظم صرف عمدتاً معنای ایستایی را می‌رساند و به دلیل مناسبات سخت و محکمی که وجود دارد، طرح آزاد ایده‌ها از سوی افراد یا دولت‌های داخل نظم بسیار دشوار می‌شود و رفتارها تحمیلی خواهد بود» (Mousavinia & Tahae, 2018: 117).

### گفتمان صلح لیبرال در خاورمیانه

از مناطقی که ابتدا ایده‌های گفتمان صلح‌سازی لیبرال را در چارچوب رهایی‌بخشی لیبرالیسم غربی تجربه کرد خاورمیانه بود. ایده صلح‌سازی لیبرال در دهه ۹۰ برای حل مسأله فلسطین و حل منازعه بین رژیم صهیونیستی و فلسطین که یکی از بغرنج‌ترین و دیرینه‌ترین منازعات خاورمیانه بوده است اعمال گردید و امیدهای زیادی برای حل منازعات و ایجاد صلح پایدار در خاورمیانه برانگیخت، توافقنامه اسلو که در ۱۹۹۳ بین ساف و دولت رژیم صهیونیستی منعقد شد، بیش از هر چیز بر اساس مدل صلح لیبرال و مبتنی بر دولت‌سازی بود و ساف را به عنوان نماینده سیاسی فلسطینی‌ها به رسمیت می‌شناخت. «هدف سیاسی در نظر گرفته شده برای مذاکرات اسلو ایجاد یک مرجع ملی محدود جهت خودمختاری فلسطینیان بود و این را می‌توان به عنوان دولت‌سازی لیبرال در نظر گرفت» (Newman et al, 2009: 272). به این صورت برنامه صلح‌سازی لیبرال می‌کوشید امنیت رژیم صهیونیستی را به عنوان سمبول دولت‌سازی غرب در منطقه حفظ و آن را از چالش‌های فرساینده مبارزات پراکنده و طولانی رهایی بخشد.

در حالی که فلسطینی‌ها هنوز معتقد به اشغالگر بودن صهیونیستی‌ها بودند و صهیونیست‌ها دولت فلسطینی را قبول نداشتند این توافقنامه نه بر اساس واقعیات و حل منازعه بلکه بیشتر به دلیل خستگی از روند طولانی منازعات در دو طرف بود. با توجه به اینکه ایجاد صلح لیبرال نیز بیشتر معطوف به پس از جنگ هست، یکی از دلایل شکست آن نیز این است که اساساً، صلح فاتحان جنگ است و توجهی به صلح در بطن روابط انسانی جوامع ندارد. همچنین دو طرف از شرایط برابر در مذاکرات برخوردار نبودند و یکی از دلایل شکست توافق اسلو نیز همین بود. اما لیبرال‌ها مشکل را نه در مفاهیم و رویکرد صلح لیبرال بلکه در نحوه اجرای این توافق می‌دیدند. «در نتیجه در طرح خاورمیانه جدید، برای اعتمادسازی میان نخبگان دو طرف و ایجاد حمایت داخلی، گفتگوها تداوم یافت؛ برنامه‌های مردمی و عمومی برای ایجاد اعتماد اجتماعی اجرا شد و مدل ادغام‌گرایی لیبرال (ادغام اقتصادی) در روابط فلسطین و رژیم صهیونیستی اعمال گشت» (Rynhold, ۲۰۰۹: ۴۷).

برنامه خاورمیانه جدید نیز با شکست روبرو شد. ادغام اقتصادی در کنار حذف تاریخی و تجربه روزمره اشغال فلسطین، احساس محرومیت اقتصادی را در میان فلسطینی‌ها به دلیل عدم توازن اقتصادی-اجتماعی میان صهیونیست‌ها و فلسطینی‌ها افزایش داد و همین هم خشونت ساختاری را سبب گشت. ضمن اینکه بودجه‌های هنگفت برای برنامه‌های عمومی و مردمی بیش از آنکه به اعتمادسازی بین طرفین بیانجامد به نوعی صنعتی‌سازی صلح، عادی‌سازی خشونت و طولانی‌تر شدن روند صلح انجامید.

به عبارتی به جای پرداخت به گذشته و علل و زمینه‌های درگیری و حل و فصل آن «فرآیندهای صلح طولانی بر زمان حال متمرکز می‌شوند و با موضوعات به گونه‌ای برخورد می‌کنند که عادی‌سازی خشونت ساختاری و وابستگی بی‌پایان را تسهیل می‌کند» (Ricarte, ۲۰۲۳: ۴۳). این رویکردهای پسالیبرال صلح که با عنوان صلح محلی و یا روزمره اعمال می‌گردد همچنان بر مناسبات قدرت مبتنی است و در تعاملات روزمره، خشونت را نهادینه و صلح را به ابزاری برای سرکوب بدل می‌سازد.

علاوه بر شکست گفتمان صلح لیبرال در مسئله فلسطین، مداخلات نظامی آمریکا برای دموکراسی‌سازی بر مبنای گفتمان صلح لیبرال در افغانستان و عراق نیز در نهایت با شکست مواجه

گشت. مداخلات نظامی آمریکا به عنوان مأموریتی برای «صلح» و «بشریت» بازنمایی شد، تا با موجه جلوه دادن هژمونی ایالات متحده به پیشبرد اهداف این کشور و توجیه اقدامات آن در سرتاسر جهان کمک کند (Ghalibaf, & Poyandeh, 2010: 118). دموکراسی‌سازی آمریکایی در عراق و افغانستان که با نظامی‌گری و مبارزه با تروریسم آغاز و در جهت تأمین امنیت غرب به کار گرفته شد موجب ظهور بازیگران غیردولتی در منطقه همچون القاعده و داعش شد که از سوی کارشناسان غربی به عنوان تهدید سیستم وستفالیایی تعبیر گشت و مهر و موم‌ها کشورهای منطقه چون سوریه، عراق و لیبی را درگیر نزاع و خشونت فزاینده‌ای ساخت. این خشونت‌ها که به مثابه چهره فرهنگی منطقه بازنمایی و به صورت شکست اصل دولت‌سازی گفتمان صلح لیبرال فهم می‌شود بیش از هر چیز نتیجه مداخلات و صدور گفتمان‌ها و راهکارهای غرب به منطقه است. مداخله نظامی آمریکا در عراق و افغانستان برای دموکراسی‌سازی به جای آنکه در راستای توانمندسازی جامعه مدنی و نهادسازی در این دو کشور باشد برای اجرای سیاست‌های نئولیبرالی، نهادسازی و دولت‌سازی جهت تأمین امنیت اقتصادی و سیاسی غرب و بدون در نظر گرفتن ساختار اجتماعی و نخبگان محلی صورت گرفت که نتیجه آن در هر دو کشور فساد گسترده و دولت ضعیف و بیگانه با جامعه بود. «انتخابات تقلبی، عدم حضور احزاب سیاسی، اختلافات در مورد نتایج انتخابات، ناامنی و کمبود زیرساخت در نهایت منجر به ناباوری عمومی به امکان ایجاد دموکراسی در افغانستان به ویژه در میان جمعیت محلی گشت» (Mohammadi, 2023: 23).

در عراق نیز صلح دموکراتیک به شکست انجامید «اولویت دادن به منافع نخبگان از سوی قدرت‌های خارجی، جهت‌دهی سیاست عراق بر اساس خطوط فرقه‌ای، از بین بردن نظام بروکراتیک که منجر به خلأ عمیق امنیتی و آشفتگی اداری شد و عدم توانمندسازی محلی و شوک‌درمانی در بازار توسط مرجع موقت ائتلاف به شکاف‌های فرقه‌ای و گسترش ناامنی انجامید» (Mughamis & Kadhim, 2023: 128).

تغییر جهت گفتمان صلح لیبرال به مؤلفه‌های بازاری نئولیبرال و رویگردانی از ادعاهای بشردوستانه بر مبنای دکترین امنیت و ثبات غرب در ظهور داعش و جنگ داخلی فاجعه‌بار سوریه به اوج خود رسید و ارزش‌های کلاسیک گفتمان صلح لیبرال را بی‌اعتبار کرد. همان‌طور که قبلاً

گفته شد لیبرال‌ها عامل شکست را در غیردموکراتیک بودن دولت‌های منطقه، مسأله نفت و دولت‌های رانتیر نفتی و در نهایت فرهنگ سیاسی خاص در منطقه می‌دانند نه نقص گفتمان صلح لیبرال و عدم تناسب آن برای منطقه خاورمیانه، یکی از سرآمدان این نگرش هانتینگتون<sup>۱</sup> هست که «فرهنگ‌های دارای خصلت مصرف‌کننده را برای دموکراسی، نامطلوب و آموزه‌ها و سنت اسلامی را ناسازگار با دموکراسی می‌داند» (Sørlie, ۲۰۰۱: ۱۰).

در ریشه‌یابی مسئله داعش و تهدید سیستم وستفالیایی به جای نگاه تاریخی به مسئله، تمرکز بر جهانی شدن و تأثیرات آن هست. از سوی دیگر پرداخت بیش از حد به تصنعی بودن دولت‌ها و مرزها در خاورمیانه و به عبارتی استثناگرایی خاورمیانه موجب بازتولید رویکرد قیم‌مآبانه و مداخله‌جویانه در آن می‌شود. «دولت‌های عربی از همان زمان تشکیل و استقلال به طور سنتی متهم به مصنوعی بودن بوده‌اند در نتیجه یک بار دیگر به عنوان یک مفهوم و نهاد به چالش کشیده می‌شوند» (Lorenzo, ۲۰۱۷: ۵۲).

در نهایت گرچه در نظر گرفتن بافت تاریخی و اجتماعی منطقه و همچنین دیرینه‌شناسی استعمار و نقش آن در شکل‌دهی به منطقه مهم است اما تأکید مکرر بر استثناگرایی خاورمیانه بیش از آنکه مبتنی بر تاریخ‌مندی باشد استفاده از تاریخ برای اثبات ادعاها و گفتمان‌های غربی و به نوعی تاریخ‌گرایی است و امکان شکل‌دهی هرگونه الگوی علی برای فهم و ریشه‌یابی مسائل خاورمیانه را ناممکن می‌کند. «عموماً فرض بر این است که صلح ماهیتی مبهم در خاورمیانه دارد و در واقع نمی‌توان آن را چیزی بیش از یک صلح منفی تصور کرد. این بخشی از یک استثناگرایی عمومی است که به سمت برخی از سیاست‌ها در سراسر جهان در محیط گسترده‌تر از شرایط حاکمیت جهانی هدایت می‌شود» (Richmond & Franks, ۲۰۱۱: ۱۴۹). ضمن اینکه این استثناگرایی نقش مناسبات جهانی را نیز پنهان می‌سازد در حالی که اساساً «بی‌ثباتی‌های داخلی و منطقه‌ای با روابط نزدیک بین دولت‌های خاورمیانه و تولیدکنندگان تسلیحات ترکیب شده و خاورمیانه را به نظامی‌ترین منطقه در جهان تبدیل کرده است» (Hinnebusch, ۲۰۱۸: ۱۴۱). همچنین خشونت را در منطقه عادی‌سازی کرده و موجب نهادینگی خشونت به عنوان فرهنگ و چهره منطقه خاورمیانه می‌شود.

1 . Samuel P. Huntington

## خاورمیانه در سایه اروپامحوری جهان

با توجه به اینکه شالوده نظام معرفتی صلح لیبرال مبتنی بر اروپامحوری است، نقد صلح لیبرال و تمرکز بر کاستی‌های آن در خاورمیانه نیازمند نقد اروپامحوری نیز هست. «اروپامحوری چارچوبی فلسفی و مفهومی است که بر هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی بنیادی تمایز غربی مبتنی هست» (Sabaratnam, 2013: 261). از نظر هابسون اروپامحوری و شرق‌شناسی از نیمه دوم قرن هجدهم با تقسیم‌بندی شرق و غرب ایجاد شد و شرق را از منظر غرب به ویژه در بعد نهادگرایی اروپامحور به سوژه مطالعاتی تبدیل کرد. اروپامحوری «قبل از سال ۱۹۴۵ آشکارا و صریحاً بیان می‌شد که اروپامحوری آشکار نامیده می‌شود در حالی که پس از سال ۱۹۴۵ به شیوه‌ای موزیانه‌تر و پنهان‌تر عمل می‌کرد که می‌توان آن را اروپامحوری پنهان نامید» (Hobson, 2013: 103). از این نقطه نظر خاورمیانه نه بر اساس جایگاه جغرافیایی و منطقه‌ای بلکه از منظر غرب تعریف و نام‌گذاری شده است. این تعریف تنها در محدوده اقلیمی و فرهنگی و استعماری باقی نمی‌ماند بلکه در دولت‌سازی؛ تقسیم‌بندی و مرزبندی سیاسی؛ سنجش امکان و توان برای گرفتن استقلال و خودکفایی و اداره سیاسی؛ تعریف فرهنگ سیاسی خاص؛ ذاتی‌پنداری خشونت و در نتیجه نگاه قیم‌مآبانه و پدرسالارانه؛ مداخله‌جویی یا رهاسازی مطلق نیز کاملاً آشکار است. به عبارتی اروپامحوری به دنبال فرودست‌سازی شرق و سلطه فرهنگی، مادی و تمدنی بر آن بوده است.

اروپامحوری در حوزه‌های فرهنگی، تاریخی و معرفتی متکی بر دو اصل اساسی مدرنیسم و استعمار می‌باشد (Sabaratnam, 2013). که جلوه‌های مادی و تمدنی آن مبتنی بر همین دو اصل است.

تمدن‌سازی و مدرن‌سازی منطقه قبل از سال ۱۹۴۵ نیز دقیقاً بازتاب این نگاه قیم‌مآبانه اروپامحور غربی بود چنانچه «در این تخیل پدرسالارانه غرب موظف است در یک مأموریت تمدنی بزرگ شرکت کند تا نهادهای عقلانی لازم را به جوامع شرقی تحویل دهد و از این طریق توسعه مترقی آن‌ها را به سمت مدرنیته آغاز کند» (Hobson, 2014: 128). مأموریت تمدن‌سازی و مدرن‌سازی شرق توسط غرب با رویکرد استعماری بر این پیش‌فرض استوار است که توسعه و مدرنیته در غرب ظهور و ذاتاً مختص خود غرب است و برای اینکه شرق نیز چنین توسعه‌ای را دریافت کند می‌بایست برنامه غرب را اعمال کند، طرح خاورمیانه جدید و گفت‌وگو صلح نشو لیبرال به طور مشخص نمایانگر چنین نگاهی است. «فراخوان‌ها برای دموکراسی و خاورمیانه جدید

بخش عمده‌ای از مأموریت تمدن‌سازی لیبرال نومحافظه‌کار آمریکا برای تغییر شکل کل منطقه را تشکیل می‌داد» (Richmond & Franks, ۲۰۱۱: ۱۷۵).

مهم‌تر از همه اینکه حتی رویکردها و راهکارهای نظریات پس‌اصلاح لیبرال، و برنامه‌های صلح عمومی و مردمی و روزمره نیز بیشتر بر نگاهی اروپامدار بر مسئله صلح در منطقه متکی است. در این گفتمان‌های منتقد و اصلاح‌گر صلح لیبرال نیز اروپامحوری در چهار حوزه آشکار می‌گردد، «نخست کنار گذاشتن موضوعات هدف در تحقیقات، دوم تقلیل تحلیلی سوژه‌ها به چارچوب‌های حکومتی، سوم تداوم هستی‌شناسی دیگری بودن فرهنگی با دوگانه لیبرال/محلّی و چهارم نوستالژی قرارداد اجتماعی لیبرال و برساخت سوژه خودتنظیم لیبرال است» (Sabaratnam, ۲۰۱۳: ۲۶۷-۲۶۸).

### استعمار و شکل‌گیری خشونت آمیز منطقه خاورمیانه

برای فهم چگونگی شکل‌گیری جغرافیای سیاسی منطقه، منازعات و مداخلات صلح‌جویانه لیبرال و تبارشناسی خشونت‌نهادینه در منطقه توجه به مسئله استعمار ضروری است. به بیانی می‌توان گفت که «صلح‌جویی و گفتمان صلح عمیقاً در سیطره استعمار قرار گرفته و نویسندگان بر این باورند که بایستی روند استعمارزدایی را طی کند» (Godeghesi, ۲۰۲۲/۲۰۲۱: ۵۲). یکی از مسائلی که ریشه بسیاری از منازعات دیرینه در خاورمیانه به حساب می‌آید صدور نظم جدید وستفالیایی و تقسیم‌بندی‌های سرزمینی و مرزی است. نظمی که نظم طبیعی و تاریخی منطقه را برهم زده و خشونت را به امری پایدار در منطقه تبدیل کرده است. هرچند به نظر می‌رسد در تأکید بیش از حد بر مصنوعی بودن مرزهای کشورهای خاورمیانه نیز برداشتی استعماری نهفته باشد؛ چراکه پیچیدگی‌ها و روندهای تاریخی در آن نادیده گرفته می‌شود، ضمن اینکه همه مرزهای ملی به عنوان پدیده‌ای مدرن برساخته می‌باشند و این ذاتی خاورمیانه نیست، در نگرش مصنوعی بودن عمدتاً نقش مردمان و جوامع منطقه نامرئی می‌گردد. به عنوان مثال در عراق انتقاد از مصنوعی بودن مرزهای جدید «به عنوان یک انتقاد بومی ظاهر نشد بلکه به عنوان یک ادعای بریتانیایی مطرح گشت که عراق برخلاف ادعای ملی‌گرایان، هنوز به اندازه کافی منسجم نیست که بتواند خود را اداره کند» (Bâli, ۲۰۱۶: ۱۱۷).

این مسئله که در مطالعات پسااستعماری برجسته است خود دچار تله شرق‌شناسانه هست چرا که عاملیت مردمان منطقه را نادیده می‌گیرد؛ بنابراین بر ساخته بودن مرزهای مدرن ملی چیزی نیست که مختص خاورمیانه باشد اما آنچه که خاورمیانه را متفاوت می‌سازد همچنان استمرار خشونت‌های مرزی و اصرار بر دیدگاه تصنعی بودن مرزهاست. به عبارتی این نظم و ستفالیایی بیرونی به ویژه در دولت-ملت‌سازی برای یهودیان در خاورمیانه و گروه‌های قومی دیگری چون کردها در قرارداد سایکس پیکو<sup>۱</sup> در راستای باز گذاشتن مداخله‌گری و معامله‌گری است؛ به گونه‌ای که خشونت را در جوامع متکثر قومی خاورمیانه نهادینه ساخته است. در واقع تصویرسازی از خاورمیانه به عنوان «منطقه‌ای که عمدتاً با مرزها، دولت‌ها و مردمان مصنوعی مشخص می‌شود، اغلب با تمایل کم و بیش پنهانی برای ترویج راه‌حلی‌هایی که می‌تواند نظم طبیعی‌تر را تضمین کند، همراه شده است. این راه‌حل‌ها به ندرت توسط گروه‌ها یا جمعیت‌های ساکن در منطقه بلکه عمدتاً توسط بازیگران یا ناظران خارجی پیشنهاد می‌شوند» (Lorenzo, 2017: 133).

مسئله دیگر سیال بودن تعریف خاورمیانه از منظر غربی‌ها بوده است. به عبارتی این تعریف به طور مداوم توسط کشورهای غربی و منافعشان تغییر کرده و دائماً کشورهایی را داخل و یا خارج از حوزه خاورمیانه قرار داده‌اند. نیکی کدی<sup>۲</sup> در تلاش برای تعریف خاورمیانه از منظر جغرافیایی، تاریخی و فرهنگی، می‌نویسد: «تاریخ خاورمیانه چیزی است که ما به عنوان تقریبی از واقعیت‌های گذشته می‌آموزیم و درباره آن می‌نویسیم اما هیچ یک از آن‌ها هرگز دقیقه با مرزهای خاورمیانه آن‌طور که اکنون آن را تعریف می‌کنیم منطبق نبوده است» (Keddie, 1973: 269). در واقع خاورمیانه بیش از آنکه مفهومی فرهنگی یا جغرافیایی باشد، مفهومی سیاسی است. آنچه که مسئله را بغرنج‌تر می‌کند انکار کل وجودی خاورمیانه در نقطه مقابل نیز هست، برخی معتقدند «خاورمیانه یک توهم منطقه‌ای است که در واقعیت و به عنوان موجودی مستقل وجود ندارد و وجود آن وابسته به شمال جهانی، به ویژه ایالات متحده است» (ElMorally, 2017: 1692). این نگاه هرچند در قالب نئومارکسیسم و مبارزه با استعمار بیان می‌شود خود برآمده از ریشه استعماری و نگاه اروپامحور دارد. ایده خاورمیانه ریشه شرق‌شناسانه دارد اما انکار وجود این منطقه با اشتراکات فرهنگی، بافت تاریخی و جغرافیایی و تکثر قومی خود به علاوه تجربیات و حافظه

1 . Sykes-Picot Agreement

2 . Nikki R. Keddie

تاریخی خاص خود چه در بعد استعمار و چه در بعد اقلیمی و منابع طبیعی (نفت) نمی‌تواند قابل قبول باشد. «مشکل انکار مفهوم خاورمیانه عدم درک این مسئله است که تا چه حد منطق خاورمیانه به واقعیت تبدیل شده است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت» (Mundy, 2019: 546).

### صلح لیبرال و نهادینه شدن خشونت در خاورمیانه

در کندوکاو چرایی تداوم خشونت در خاورمیانه و تبدیل آن به منطقه‌ای خشونت‌آمیز به یقین مداخلات قدرت‌های بیرونی نقش اساسی را داشته است. قدرت‌های بیرونی بیش از آنکه در پی حل بحران‌ها در منطقه باشد در صدد مدیریت آنها برای تامین منافع خود هستند. در تحولات بعد از ۲۰۱۰ خاورمیانه آمریکایی‌ها عمدتاً بر اساس الگوهای موازنه‌گرایی و مهار کوشیدند نیروهای مرکزگرای را در صحنه معادلات سیاسی منطقه ای کنترل و روابط منطقه ای را در قالب فرایندهای مرکزگرا صورتبندی کنند (Jafari, & Monfared, 2011: 52). بعلاوه نحوه مداخله قدرتهای بیرونی در منازعات منطقه، همواره به گونه ای صورت گرفته که آنها را به یکی از طرفهای منازعه تبدیل کرده است. این شیوه مداخله یکی از عوامل تشدید و تداوم خشونتها بوده است. چنانکه آمریکا با ایفای نقش در بحران‌ها و مسائل منطقه‌ای به عنوان حامی اسرائیل، به یکی از عوامل کلیدی بی ثباتی و افزایش تنش‌ها در غرب آسیا تبدیل شده است (Taleihur, & Alinasab, 2025). «سیاست‌های ناامن‌سازی به واسطه نظامی‌سازی، تشدید درگیری‌ها و به تعویق انداختن صلح، به ایجاد حالت‌ها و فضاهای جدید انباشت سرمایه‌داری برای صنایع اسلحه‌سازی و نفت آتلانتیک شمالی کمک کرد. ساخت و حفظ خاورمیانه در شرایط جنگ دائمی و درگیری‌های حل‌نشده از طریق فرآیندهای تحقق خشونت‌آمیز معرفتی انجام شد» (Mundy, 2019: 554). این خشونت معرفتی برآمده از دو ستون اروپا محوری و استعمار گفتمان صلح لیبرال بوده است؛ به گونه‌ای که هم‌چنان نگاه نئوشرق‌شناسانه آن در سیاست‌های رسانه‌ای و مطبوعاتی امروز نیز غالب است (Kovács, 2009). نحوه شکل‌گیری خشونت‌آمیز منطقه امکانات شکل‌گیری نوعی صلح پایدار و برآمده از داخل منطقه را ناممکن می‌کند، همچنین گفتمان صلح لیبرال و نئولیبرال نیز بیش از آنکه صلحی رهایی‌بخش را برای منطقه به ارمغان آورد با طولانی ساختن روند صلح و حفظ ساختارهای نابرابر، خشونت فرهنگی و انسانی‌زدایی را سبب می‌گردد، در واقع «چرخه طولانی شدن صلح یک نمایش گرافیکی از پویایی دایره‌ای است که در طول زمان، تضاد را حفظ می‌کند. مشخصه آن

تعامل بین خشونت و صلح، انسانیت زدایی و آشتی است که در قالب نوسانات در هویت جوامع بیان می‌شود» (Ricarte, ۲۰۲۳: ۴۵).

صنعتی‌سازی صلح در حالی که ریشه‌ها و عوامل اصلی ایجاد تعارض در منطقه دست‌نخورده باقی می‌ماند موجب تداوم خشونت پنهان، انسانی‌زدایی و خشونت فرهنگی است به نحوی که خشونت به جزئی از زندگی روزمره مردمان منطقه تبدیل می‌شود و همین خشونت پنهان در تداوم خود خشونت آشکار و ساختاری را پشتیبانی می‌کند. برنامه‌های مختلف صلح‌سازی به رهبری سازمان ملل و دموکراتیک‌سازی آمریکا در کشورهای منطقه از جمله در فلسطین و افغانستان به بازتولید چرخه‌های خشونت و تشدید آن انجامید چرا که اساساً بدون در نظر گرفتن عاملیت و حضور بازیگران محلی، ساختار و زمینه‌های اجتماعی-تاریخی منطقه و مبتنی بر منافع دولت‌های غربی و دولت‌های تحت‌حمایتشان چون رژیم صهیونیستی بود.

## نتیجه‌گیری

گفتمان صلح لیبرال که در تداوم فرآیند اروپامحور و روابط سلسله‌مراتبی نظام بین‌الملل به ویژه بعد از فروپاشی شوروی و گسترش لیبرالیسم با ایده دموکراتیک‌سازی نوید صلح پایدار را می‌داد، اکنون ایده‌ای شکست‌خورده است. خاورمیانه به عنوان یکی از پراالتهاب‌ترین و پرتنش‌ترین مناطقی که گفتمان صلح لیبرال و طرح‌های آن برای کاهش خشونت و ایجاد صلح پایدار را تجربه کرده است، با واگذاری افغانستان به طالبان بعد از چند دهه ادعای دموکراتیک‌سازی توسط آمریکا و فاجعه‌ای که در غزه و کشتار فلسطینیان اتفاق افتاد نمود عینی این شکست است؛ به طوری که می‌توان گفت خود گفتمان صلح لیبرال یکی از عوامل اصلی در نهادینه‌سازی خشونت در خاورمیانه و تبدیل آن به منطقه‌ای با خشونت مداوم بوده است. ضمن اینکه نحوه شکل‌گیری خاورمیانه با رویکردی اروپامحور و استعماری و نادیده‌انگاری نقش جوامع خاورمیانه‌ای، بستر مداخله‌جویی با ادعای رهایی‌بخشی را برای گفتمان صلح لیبرال را فراهم کرده بود، آرام‌سازی لیبرال با طولانی کردن روند صلح و بی‌توجهی به خشونت فرهنگی و به عنوان ایده‌ای تحمیلی موجب بازتولید چرخه‌های خشونت و کالایی‌سازی صلح شده است، به عبارتی آنچه در این گفتمان مهم است نه صلح بلکه منفعت‌زایی خشونت در خاورمیانه برای غرب

و تأمین امنیت پایدار غرب از طریق ناامن‌سازی مداوم خاورمیانه است. عاملیت مردمان منطقه در رویکردهای پس‌اصلاح لیبرال نیز بیشتر از آنکه واقعی باشد صنعتی‌سازی صلح و تبدیل خشونت به روندی بی‌پایان است. طولانی کردن روند صلح، خشونت فرهنگی و انسانی‌زدایی را ایجاد و در نتیجه بازتولید خشونت آشکار را سبب می‌گردد. به طوری که اکنون قدرت‌گیری پوپولیسم خشونت‌طلب و نژادمحور در غرب را بایستی در تداوم نظم لیبرالی و گفتمان صلح آن دید و رابطه مستقیم میان این دو رویکرد را مورد توجه قرار داد. چراکه نهادینه‌سازی خشونت فرهنگی و عادی‌سازی آن طی برنامه‌های گفتمان لیبرال زمینه بروز چنین خشونت آشکار و پوپولیسم را موجب شده است. اقدامات اسرائیل بعد از عملیات طوفان‌الاقصی، و سیاست‌های حمایتی دولت‌های غربی از آن در نسل‌کشی و انسانی‌زدایی از مردم فلسطین را در همین راستا می‌توان دید. گفتمان‌های جایگزین صلح لیبرال از جمله صلح پس‌الیبرال، صلح ترکیبی، عمومی و روزمره نیز همچنان تمایز غربی (اروپا محوری) و عاملیت آن را حفظ می‌کنند و بازیگران محلی بیشتر به مجریان طرح‌ها فرو کاسته می‌شوند، همچنین رابطه سازنده‌ای که میان گفتمان صلح لیبرال و اروپا محوری وجود داشته است در این جایگزین‌ها نیز حفظ و اساساً صلح با مرکزیت و نگاهی غربی تعریف و اعمال می‌گردد، بنابراین آنچه که باقی می‌ماند نهادینه‌سازی خشونت و تداوم آن است.

### راهکارها و پیشنهادها

برای خشونت‌زدایی از منطقه و برپایی صلحی پایدار، نیاز به شناخت دقیق و تاریخی ریشه‌های خشونت و علل و عوامل آن است. نظر به اینکه از منظر این پژوهش مداخله‌گری غرب و برنامه‌های آن تحت گفتمان صلح لیبرال از طریق عاملیت‌زدایی از بازیگران و مردمان منطقه، علت اساسی خشونت مداوم در خاورمیانه شناخته می‌شود، اجماع‌سازی برای رد هرگونه مداخله‌گرایی بیرونی و غربی، ضرورت ابتدایی برای صلحی عادلانه و مبتنی بر استعمارزدایی است. از سوی دیگر مداخله‌گری غرب موجب ارائه برنامه‌های صلح ناسازگار با ساختار فرهنگی-هویتی منطقه شده است. اصلاح این فرایند و ارائه برنامه‌های صلح متناسب با ساختار فرهنگی-هویتی منطقه، و تلاش برای بازیابی حضور و عاملیت بازیگران محلی و مشارکت آن‌ها در طرح‌های صلح، جایگزین و نیاز برنامه‌های صلح، برای ایجاد صلحی پایدار در منطقه به شمار می‌رود. بر این اساس

مخالفت با مداخله‌گری قدرت‌های فرامنطقه‌ای و ارائه طرح‌های صلح دارای خاستگاه و منشأ منطقه‌ای، تلاش برای ایجاد اعتماد متقابل در منطقه و اجماع‌سازی درباره مسائل منطقه‌ای به‌ویژه مسائل امنیتی، سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی متناسب با فرهنگ و هویت ملت‌های منطقه، و شکل دادن ساختارهای همکاری‌های منطقه‌ای که زمینه مشارکت بازیگران منطقه‌ای و عاملیت آن‌ها را در مسائل منطقه‌ای افزایش دهد، از راهکارهایی است که می‌تواند به اصلاح فرایندهای ناسازگار و ناکارآمد ناشی از مداخله‌گری غرب کمک کند و زمینه‌ساز صلح پایدار در منطقه شود.



## فهرست منابع

- Abbott, A. (2001). *Time matters: On theory and method*. University of Chicago Press.
- Afonso, H. W. (January 2011). "Democratic liberal peace: From peace to war", *Revista Ética e Filosofia Política*, 1(13), 122-138.
- Bâli, A. (2017). "Sykes-Picot and "Artificial" State", Cambridge University Press, 110, 115-119. <https://doi.org/10.1017/S2398772300002919>
- Baron, I. Z. , Havercroft, J. , Kamala, I. , Murphy, J. , & Prichard, A. (2019). "Liberal pacification and the phenomenology of violence", *International Studies Quarterly*, 63(1), 199-212. <https://doi.org/10.1093/isq/sqy060>
- Bhambra, G. K. (2010). "Historical sociology, international relations and connected histories", *Cambridge Review of International Affairs*, 23(1), 127-143. <https://doi.org/10.1080/09557570903433639>
- ElMorally, R. M. (2017). "The Middle East dose not exist", *Imperial Journal of Interdisciplinary*, 3(2), 1362-2454. Retrieved from: <https://www.researchgate.net/publication/334646702>
- Ghalibaf, M., Poyandeh, M. (2010). The Role of Geopolitical Theories in the Exercise of Power and the Induction of Policy (Case Study: Modelsky's Global Leadership Cycle Theory, *Security Horizons Journal*(9)3. 109-120. [In Persian]. <https://doi.org/20.1001.1.25381857.1389.3.9.5.6>
- Godeghesi, C. B. (2021/2022). "Ascension and decay of liberal peace: The case of Afghanistan" (Master's thesis, University of Padua).
- Halliday, F. (1999). *Revolution and World Politics: The Rise and Fall of the Sixth Great Power*. Duke Yuniversity Press Books.
- Hinnebusch, R. (2018). "From Westphalian failure to heterarchic governance in MENA: The case of Syria", *Small Wars and Insurgencies*, 29(3), 391-413. <https://doi.org/10.1080/09592318.2018.1455330>
- Hobden, S. (2001). *International relations and historical sociology: Breaking down boundaries*. Translated by: J. Zanganeh. Tehran: Ministry of Foreign Affairs Press. (In Persian)
- Hobson, J. M. (2013). "Revealing the Eurocentric foundations of IPE: A critical historiography of the discipline from the classical to the modern era", *Review of International Political Economy*, 20(5), 1024-1054. <https://doi.org/10.1080/09692290.2012.704519>
- Hobson, J. M. (2014). "The postcolonial paradox of eastern agency", *Perceptions*, 19(1), 121-134.
- Hobson, J. M. , Lawson, G. , & Rosenberg, J. (2010). "Historical sociology", *The International Studies Encyclopedia*, 12, 3357-3375. <https://doi.org/10.1093/acrefore/9780190846626.013.403> Available from: <http://eprints.lse.ac.uk/28016/Historical-Sociology>. Date Accessed: 09.11.2023.
- Hobson, J. M. (2007). "Reconstructing international relations through world history: Oriental globalization and global dialogic conception of inter-civilisational relations", *International Politics*, 44, 414-430. <http://dx.doi.org/10.1057/palgrave.ip.8800198>
- Jafari, A. , Monfared, S. (2011). American Behavioral Analysis of the Domino of the Middle East Revolutions. *Security Horizons Journal*(4)11. 39-56. [In Persian].
- Keddie, N. R. (1973). "Is there a Middle East?", *International Journal of Middle East Studies*, 4(3), 255-271. <https://doi.org/10.1017/S0020743800031457>

- Kovács, M. (2009). "The violence of others: 'Eastern' and 'Western' press discourses", *Politics in Central Europe*, 5(2), 95-110. Retrieved from: <https://nbn-resolving.org/urn:nbn:de:0168-ssoar-66122>
- Lachman, R. (2013). *What historical sociology?*. Cambridge: Policy Press.
- Lawson, G. (2006). "The promise of historical sociology in international relations", *International Studies Review*, 8(3), 397-423. <https://doi.org/10.1111/j.1468-2486.2006.00600.x>
- Lorenzo, K. (Ed. ). (2017). "The frailty of authority borders, non-state actors and power vacuums in a changing Middle East". Edizioni Nuova Cultura, Retrieved from: [https://www.iai.it/sites/default/files/newmed\\_authority.pdf](https://www.iai.it/sites/default/files/newmed_authority.pdf)
- Mohammadi, J. (May 2023). "The liberal international order, the liberal peacebuilding mission and the role of American exceptionalism in it" (Senior projects. Bard College). Retrieved from: [https://digitalcommons.bard.edu/senproj\\_s2023/271/](https://digitalcommons.bard.edu/senproj_s2023/271/)
- Mousavinia, S. R., & Tahaei, S. J. (2018). "Classical Approach to Peace and Criticism of Modern Peace Theory: Strategy for Iranian Administrations." *Quarterly Journal of State Studies*, 4(13), 105-136. (In Persian). <https://doi.org/10.22054/tssq.2018.8756>
- Mughamis, S. K. , & Kadhim, H. A. (2023). "Liberal peacebuilding in Iraq after 2003 according to the conservative model: An evaluation study", *Journal of Higher Education Theory and Practice*. 23(1),123-130. Available from: <https://johetap.com/>
- Mundy, J. (2019). "The Middle East is violence: On the limits of comparative approaches to the study of armed conflict", *Civil Wars*, 21(4), 539-568. <https://doi.org/10.1080/13698249.2019.1664847>
- Natorski, M. (2011). "The liberal peacebuilding approach: Debates and models", Available from: <https://www.jstor.org/stable/resrep14480.4> The-Liberal-Peacebuilding-Aapproach-Debates-and-Models. Accessed date:31.04.2024.
- Newman, E., Paris, R. & Richmond, O. P. (2009). *New perspectives on liberal peacebuilding*. Harvard: United Nations University Press.
- Pereira, M. M. (May/Aug 2019). "The liberal peace and it's contesting universal values: A theoretical approach to The development of hybrid forms of political order in post conflict societies", *Brazilian Journal of International Relations*, 8(2), 427-453. <https://doi.org/10.36311/2237-7743.2019.v8n2.10.p427>
- Ricarte, J. (2023). *The impact of protracted peace processes on identities in conflict*. Palgrave Macmillan. Retrieved from: <https://link.springer.com/book/10.1007/978-3-031-16567-2>
- Richmond, O. P. , & Franks, J. (2011). *Liberal peace transitions: Between statebuilding and peacebuilding*. Edinburgh University Press.
- Rusche, J. (2022). "Imagining peace outside of liberal statebuilding: Anarchist theory as pathway to emancipatory peace facilitation", *Alternatives*, 47(1), 18-44. <https://doi.org/10.1177/03043754221074618>
- Rynhold, J. (2009). "Liberalism and the collapse of the Oslo peace process in the Middle East", *The Whitehead Journal of Diplomacy and International Relation*, 10(1)45-57. Available from: [https://ciaotest.cc.columbia.edu/journals/shjdir/v10i1/f\\_0018633\\_15957.pdf](https://ciaotest.cc.columbia.edu/journals/shjdir/v10i1/f_0018633_15957.pdf)
- Sabaratnam, M. (2011). *The liberal peace? A brief intellectual history of international conflict management, 1990-2010*. In S. Campbell, D. Chandler, & M. Sabratnam (Eds.). *A liberal peace? The problems and practices of peacebuilding* (pp. 1-30). Zed Books. Available from: <https://core.ac.uk/reader/17185172>
- Sabratnam, M. (2013). "Avatars of eurocentrism in the critique of the liberal peace", *Sage Journals*, 44(3), 259-274. <https://doi.org/10.1177/0967010613485870> Available from:

- <https://www.jstor.org/stable/26302249> Avatars- of- Eurocentrism- in- The- Critique- of- The- Liberal- Peace. Accessed date: 31.04.2024.
- Salehi, H. (2015). "The Concept of Peace in Western International Relations Theories and Iranian-Islamic Peace Studies." *International Relations Research*, 1(15), 101–133. (In Persian).
- Shaw, M. (2013). "Historical sociology and international relations: The question of genocide", Available from: <https://www.e-ir.info/2013/05/05/historical-sociology-and-international-relations-the-question-of-genocide/> Historical- Sociology- and- International- Relations- The- Question- of- Genocide. Accessed Date: 3-10-2023
- Sørli, M. E. (2001). "The liberal peace argument in the Middle East: Ali in Wonderland or crude (oil) reality?", Presented at ECPR's standing group on international relations fourth Pan-European conference, (pp. 1-28). University of Kent. Available from: [https://www.files.ethz.ch/isn/37975/2001\\_The%20Liberal%20Peace%20Argument%20in%20the%20Middle%20East.pdf](https://www.files.ethz.ch/isn/37975/2001_The%20Liberal%20Peace%20Argument%20in%20the%20Middle%20East.pdf)
- Taleihur, R., Alinasab, S. (2025). The role of the United States in escalating tensions in West Asia after the October 7, 2023 operation, *Security Horizons Journal*(66)18. [In Persian]. <https://doi.org/20.1001.1.25381857.1404.18.66.4.4>

